Historical Studies of the Islamic World
Print ISSN: 2383-2134
Online ISSN: 2783-2309
Homepage: https://mte.journals.miu.ac.ir/

# The extent and manner of use of Shia and Sunni narrations and narrators by Yusuf Alush, Mounir Ghadban, Mohammad Sallabi

**Hamid Ahmadian, [1] Asghar Montazerolghaem✉, [2] Mohammadali Chelongar, [3]**

1. Department of History and Iranian Studies, Faculty of Literature and Humanities, Isfahan University, Isfahan, Iran. Email: h.ahmadian@fgn.ui.ac.ir
2. Department of History and Iranian Studies, Faculty of Literature and Humanities, Isfahan University, Isfahan, Iran. Email: montazer5337@yahoo.com
3. Department of History and Iranian Studies, Faculty of Literature and Humanities, Isfahan University, Isfahan, Iran. Email: chelongar@ltr.ac.ir

## Article Info

**Article type:**
Research Article

**Article history:**
Received 08 November 2025
Received in revised form
20 December 2025
Accepted 26 January 2026
Available online
29 June 2026

***Keywords***:
Motahhar ibn Taher Moghaddisi,
Religious approach,
Divine providence,
Human will and free will.

## ABSTRACT

One of the important issues that deserves to be discussed and examined is the historiographical method of historians. One of these issues raised in the historiographical method is the extent and manner in which historians utilize narrations, as well as the manner in which narrators are weakened, and verified. In this article, Yusuf Alush, Mounir Ghadban, Mohammad Sallabi were selected from the contemporary Sunni historians, and the extent and manner in which they utilized narrations and hadiths, as well as their views on Shiite and Sunni narrators, were discussed and examined. The purpose of this article is to criticize the historiographical methods of these historians, which, in the authors' opinion, are methods that give legitimacy and sanctity to individuals such as Muawiyah, Amr al-As, and Uthman's corrupt agents. According to this explanation, the main questions of the research can be posed as follows: To what extent did these historians use Shiite and Sunni narrations and narrators in their historiography, and what consequences does the use of these narrations and narrators have for historiography? The method of this paper is descriptive-analytical. Some conclusions we reached: The method of those who rely on narrations and hadiths in historiography instead of relying on historical reports is far from the scientific and correct logic of historiography, and historical documents and reports do not confirm their method and results.

**Cite this article:** Ahmadian, H., Montazerolghaem, A, Chelongar, M.A. (2026). The extent and manner of use of Shia and Sunni narrations and narrators by Yusuf Alush, Mounir Ghadban, Mohammad Sallabi. ***Historical Studies of the Islamic World***, *14* (38), 54-73.

https://doi.org/ 10.22034/MTE.2026.22578.1953

© The Author(s).

**Publisher**: Al-Mustafa International University.

**DOI**: https://doi.org/10.22034/MTE.2026.22578.1953

مطالعات تاریخی جهان اسلام
شاپا چـــاپی: ۲۱۳۴-۲۳۸۳
شاپا الکترونیکی: ۲۳۰۹-۲۷۸۳
Homepage: https://mte.journals.miu.ac.ir/

# میزان و چگونگی بهره گیری یوسف العش، منیر غضبان و محمد صلابی از روایات و راویان شیعه و سنی

حمید احمدیان [۱]، اصغر منتظر القایم [۲]✉ و محمد علی چلونگر [۳]

۱. دانشجوی دکتری، گروه تاریخ و ایرانشناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.
رایانامه:h.ahmadian@fgn.ui.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، گروه تاریخ و ایرانشناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.
رایانامه:montazer@ltr.ui.ac.ir

۳.گروه تاریخ و ایرانشناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.
رایانامه: m.chelongar@ltr.ac.ir

**اطلاعات مقاله**

**نوع مقاله:** علمی – پژوهشی

**تاریخ دریـافت:** ۱۴۰۴/۰۸/۱۷
**تاریخ بازنگری:** ۱۴۰۴/۰۹/۲۹
**تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۴/۱۱/۰۶
**تاریخ انـتشار:** ۱۴۰۵/۰۴/۰۸

**کلیدواژه‌ها:**
تاریخ¬نگاری،
یوسف العش،
منیر غضبان،
صلاّبی،
راویان شیعه و اهل سنت.

**چکیده**

یکی از مسائل مهمی که شایسته است مورد بحث و فحص قرار گیرد روش تاریخ‌نگاری مورخان است. یکی از این مسائل مطرح در روش تاریخ‌نگاری میزان و چگونگی بهره‌گیری مورخان از روایات و نیز چگونگی جرح و تعدیل و تضعیف و توثیق راویان است. در این جستار یوسف العش، منیر غضبان و محمد صلابی از مورخان معاصر اهل سنت انتخاب شدند و میزان و چگونگی بهره‌گیری آنان از روایات و احادیث و نیز دیدگاه آنان درباره راویان شیعه و سنی مورد بحث و بررسی قرار گرفت. هدف این نوشته نقد روش‌های تاریخ‌نگاری این مورخان است که به اعتقاد نویسندگان این نوشته روشی است که به افرادی مثل معاویه، عمروعاص و کارگزاران فاسد عثمان مشروعیت و تقدس می‌بخشد. با توجه به این مقدمات، سوالات اصلی پژوهش اینگونه قابل طرح است که آیا این مورخان در تاریخ‌نگاری خود تا چه اندازه از روایات و راویان شیعه و سنی بهره برده و بهره‌گیری از این روایات و راویان چه پیامدهایی برای تاریخ‌نگاری در پی دارد؟ روش این نوشته توصیفی – تحلیلی است. از نتایجی که به آن رسیدیم: روش کسانی که در تاریخ‌نگاری بجای تکیه بر گزارش‌های تاریخ بر روایات و احادیث تکیه دارند از منطق علمی و صحیح تاریخ‌نگاری فاصله زیادی دارد و اسناد و گزارش‌های تاریخی روش و نتایج آنان را تأیید نمی‌کند.

**استناد:** احمدیان، حمید؛ منتظرالقائم، اصغر و چلونگر، محمد علی (۱۴۰۵). میزان و چگونگی بهره گیری یوسف العش، منیر غضبان و محمد صلابی از روایات و راویان شیعه و سنی. *مطالعات تاریخی جهان اسلام*، ۱۴ (۳۸)، ۷۳-۵۴.

https://doi.org/ 10.22034/MTE.2026.22578.1953

**ناشر:** جامعة المصطفي (ص) العالميه.

© نویسندگان.

**مقدمه**

یکی از علل عمده اختلاف مورخان درباره حوادث تاریخ اسلام اختلاف آنان درباره راویان و روایات آنها است. اگر یک راوی نزد یک مورخ ضعیف باشد و نزد مورخی دیگر توثیق شود نتایجی که این دو مورخ به آن می‌رسند یکسان نخواهد بود. نکته دیگر اینکه هر کدام از مورخان با توجه به گرایش و رویکردی که به حوادث تاریخ دارد دست به تضعیف و توثیق راویان می‌زند و سخن علمای جرح و تعدیل را درباره این راوی نادیده می‌گیرد و خودسرانه راویان ضعیف را موثق، و موثق‌ها را ضعیف قلمداد می‌کند.

دو گروه از راویان که میان مورخان و مورخان متکلم محور همیشه معرکه آراء بوده است راویان شیعی از یک سو و راویان اهل سنت مثل سیف بن عمر (؟ - بین ۱۷۰ تا ۱۹۳) که گرایش عثمانی داشت از سوی دیگر است. مورخان به هر روایتی که با منطق تاریخ و روح زمانه مناسب‌تر می‌بینند استناد می‌کنند بدون اینکه دغدغه این را داشته باشند که این روایت به ساحت کسی نقصی روا دارد، ولی در برابر مورخانِ متکلم هر روایتی که با مبانی کلامی آنان یا شأن و مقام صحابه از نظر آنان سازگار نباشد به سادگی کنار می‌زنند و صاحب این روایت را به انواع اتهام که مشهورترین آن شیعه‌گری است متهم می‌کنند.

بی‌تردید هر مورخی حق دارد از روایات و اخبار به عنوان یکی از منابع تاریخ و به عنوان شاهد و قرینه - در کنار دیگر شواهد بهره جوید ولی مشکل زمانی رخ می‌دهد که مورخ تمام گزارش‌های تاریخی را کنار نهد و روایات را حجت تلقی کرده و تمام حقیقت را در آن جستجو کند و با پیش‌فرض-های کلامیِ بر گرفته از روایات دست به تحلیل تاریخ زند. سخن محمدشفیع عثمانی در کتاب مقام الصحابه به همین حجیت روایات اشاره دارد. از نظر وی «تنها پیامبران معصومند ولی صحابه امتیاز ویژه‌ای دارند که یا گناهی مرتکب نمی‌شوند و یا اگر مرتکب شوند فوری توبه می‌کنند. تاریخ درباره این بزرگان باید با توجه به مقام و موقعیت اشخاص و با حفظ مصالح دینی و دنیایی داوری کند. بلکه فراتر از آن تاریخ هر چند توانایی داوری درباره دیگر افراد را دارد، درباره صحابه این صلاحیت را ندارد زیرا صحابه کسانی نیستند که مانند عموم مردم از رهگذر تاریخ شناخته شوند بلکه آنان را باید در پرتو نصوص قرآن و حدیث و سیره پیامبر شناخت. بررسی مقام صحابه مسأله‌ای اعتقادی است و تاریخ حق ندارد درباره مسائل اعتقادی داوری کند». (به نقل از رفیعی، ۱۳۹۸: ۴۸۸-۴۸۹)

با جستجویی که انجام گرفت تا کنون پژوهشی یافت نشد که این رویکرد را با تکیه بر آثار این سه مورخ مورد بحث قرار داده باشد اما یکی از پژوهشگران دیدگاه یکی از این مورخان را هر چند به صورت گذرا و بسیار خلاصه تبیین کرده و به نقد کشیده است: العواده (۱٤۳۹) در مقاله‌ای با عنوان خلافات الصحابة: بين مبدأية الشنقيطي وسردية محمد الغضبان، تاریخ نگاری محمد غضبان را توضیح می‌دهد. وی دیدگاه محمد غضبان در باره صحابه را به نقد می‌کشد و آن را غیر تاریخی می-

خواند. سلهب (۲۰۱۱) در کتابِ علوم الکلام و التاریخ: أشکالیة العقیدة فی‌الکتابة التاریخیة الإسلامیة، رابطه علم کلام و تاریخ را از دیدگاه، کافیجی (۱۳۸٦م - ۱٤۷٤)، ابن خلدون (۱۳۳۲م - ۱٤۰۵) و سخاوی (۱۳۲۸م - ۱٤۹۷م) مورد بحث و بررسی قرار داده است. علی‌رغم مطالب ارزنده‌ای که درباره رابطه تاریخ و علم کلام دارد به هیچ کدام از مورخان معاصر نظر نداشته است.

در این جستار سه مورخ از مورخان معاصر اهل سنت که رویکرد کلامی به تاریخ دارند را به عنوان نمونه برای مطالعه و بررسی برگزیده‌ایم. این سه مورخ علی محمد صلابی ( - ۱۹٦۳)، منیر غضبان (۱۹٤۲- ۲۰۱٤) و یوسف العش (۱۹۱۱ - ۱۹۶۷) هستند که رویکرد روایی به تاریخ دارند و با تکیه بر روایات و احادیث چهره‌ای زیبا از کارگزاران فاسِد عثمان، معاویه و عمرو عاص (۵۷۳م - ۴۲ق) ارائه داده‌اند. بازه زمانی مورد نظر برای این مطالعه تحولات زمان عثمان (۵۷۶م- ۳۵ ق) تا مرگ معاویه (۶۰۰م- ۶۰ ق) است. هدف اصلی این پژوهش تبیین میزان و چگونگی بهره‌گیری این مورخان از روایات و راویان و پیامدهای آن است. این تحقیق در پاسخگویی به این سؤال است که این مورخان تا چه اندازه و چگونه از روایات و راویان بهره برده و این بهره‌گیری چه پیامدهایی در بر داشته است. روش این مطالعه توصیفی ـ تحلیلی است.

## مبانی کلامی و فکری مورخان

چرایی و چگونگی بهره‌گیری این مورخان از روایات و نوع نگاه آنان به راویان زاییده برخی مبانی کلامی و فکری است. پیش از پرداختن به اصل موضوع نیاز است مبانی کلامی این مورخان به طور خلاصه تبیین گردد. مبانی عمده این مورخان چهار قاعده کلامی است که بر مبنای آن راویان شیعه و سنی را ارزیابی می‌کنند. بدین معنی هر راوی که دیدگاهش با مبانی کلامی آنان سازگار است توثیق می‌کنند و در غیر این صورت او را تضعیف کرده به شیعه‌گری متهم می‌کنند. این چهار قاعده کلامی که مبانی این مورخان را شکل داده عبارتند از: «صحابی بودن»، «اجتهاد صحابه»، «جهاد صحابه» و «حفظ وحدت و جماعت». این مورخان به دلیل اینکه صحابه با پیامبر مصاحبت داشته‌اند و در راه خدا جهاد کرده و در راه حفظ جماعت کوشیده‌اند، و نیز چون حق اجتهاد در تمام مسائل داشته‌اند روایات هر راوی که با این مبانی و قواعد کلامی در تعارض باشد او و روایاتش را تضعیف می‌کنند. بر عکس، آن راوی که روایاتش در راستای این مبانی کلامی است توثیق و تایید می‌کنند هرچند رجال‌شناسان او را تضعیف کرده‌اند.

یکی از این قواعد کلامی که برخی مورخان اهل سنت در تاریخ‌نگاری خود به آن تکیه کرده‌اند قاعده «صحابی بودن» است. نزد این مورخان اصل «صحابی بودن» از اصول و قواعدی است که بیشتر از دیگر قواعد کلامی پایه و بنیاد خوانش تاریخ قرار گرفته است. هر روایتی که از عملکرد ناشایست صحابه در تاریخ گزارش شده است به بهانه اینکه اصحاب پیامبر انسان‌هایی کامل و کم عیب بلکه بی‌عیب و نقص هستند این روایات را کنار زده و به قائلان آن دشنام‌ها نثار

می‌کنند و آنها را به دروغ یا شیعه‌گیری متهم می‌کنند. ظاهرا از نظر این مورخان معیار حق و باطل عدالت و اخلاقِ عملی نیست به خاطر همین عمر بن عبدالعزیز که در عدالت میان امویان (٤١ - ١٣٢) زبانزد بود در مقایسه با معاویه او را در درجه پایین‌تر می‌دانند؛ زیرا بنا به باورهای کلامی، معاویه صحابی پیامبر و عمر بن عبدالعزیز (۱۰۱-۶۱) از تابعین است و همین صحابی بودن سند افضلیت معاویه را تضمین کرده است. صلابی به استناد روایتی معاویه را برتر از عمر بن عبدالعزیز می‌داند. بنا به روایت وی از معافی بن عمران پرسیدند: چه کسی افضل است معاویه یا عمر بن عبدالعزیز؟ معافی خشمگین شد و گفت: آیا فردی از صحابه را همچون کسی از تابعین قرار می‌دهی؟ معاویه صاحب پیامبر، داماد و کاتب او و امین وحی الهی است. (الصلابی، ۲۰۰۹: ۱۹۴) منیر غضبان بالاتر از آن به استناد سخن عبدالله بن مبارک خاک بینی معاویه را برتر از عمر ابن عبدالعزیز می‌داند. (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۴۱۰)

مبنای کلامی دوم، اجتهاد صحابه است. در اینجا مراد از اجتهاد اعم از اجتهاد صواب یا خطا است. این مورخان صحابه پیامبر را کم اشتباه، بلکه بی‌اشتباه می‌دانند؛ زیرا از نظر آنان صحابه پیامبر از وجود ملکوتی پیامبر فیض برده‌اند و به واسطه او از عالم ناسوت بریده به عالم ملکوت پیوسته‌اند. بنا به رویکرد فقهی - کلامی اهل سنت هر صحابی یا عالمی اجتهاد کند چنانچه اجتهاد او صحیح است دو اجر و اگر به خطا اجتهاد کند یک اجر دارد. مطابق دیدگاه بسیاری از متفکران اهل سنت، صحابه پیامبر از مصونیت فتوا و اجتهاد برخوردارند و نمی توان بر رفتار و تصمیم و حکم آنان خرده گرفت. روشن است کسی که چنین نگاهی به صحابه داشته باشد به سخن راویان که روایتی بر خلاف این مبنای کلامی نقل کرده‌اند گردن نمی‌نهند. «این امر شرایط را برای تأویلات اشتباه و توسعه استنباطات شخصی از دین توسط صحابه کم اطلاع هموارتر ساخت». (ولوی و تقوی، ۱۳۸۹: ۱۱۷)

جنگ اصحاب جمل با امام علی علیه السلام، جنگ معاویه با خلیفه منتخب مسلمانان، قتل عمار و حجربن‌عدی، تعیین یزید به جانشینی و تبدیل خلافت به پادشاهی، برادر خواندگی زیاد، نقشه‌های عمروبن عاص برای براندازی حکومت امام علی علیه السلام قابل انکار نیست ولی اهل سنت از قدیم تا به امروز با قاعده‌ای تحت عنوان «اجتهاد صحابه» باب توجیه این اقدامات را گشوده‌اند و با هر راوی که با این مبانی مخالفت کند در افتاده‌اند.

یوسف العش، جنگ معاویه با امام علی علیه السلام را اجتهادی بر حق می‌داند. از نظر وی «اهل سنت محمدی به خداوند معتقدند و بر این باورند که علی، معاویه و همه صحابه‌ای که با آنان بودند خالصانه بر حقند، و اختلاف میان آنان از سر اجتهاد بود. (العش، ۱۹۸۵: ۸۵) صلّابی به نقل از ابوبکر باقلانی و دیگران می‌گوید: واجب است از آن درگیری و مشاجرات که میان صحابه پیامبر رخ داد دوری کنیم و از آن سخنی به میان نیاوریم و بر آنان رحمت فرستیم و

آنها را ستاش کنیم و از خداوند بخواهیم که آنها را قرین رحمت و رستگاری کند. ما معتقدیم که امام علی [علیه السلام] در کرده خود صائب بود و به خاطر آنچه انجام داد اجر و ثواب دارد و صحابه نیز آنچه که انجام دادند از سر اجتهاد بود. (الصلابی، ۲۰۰۹: ۱۵۲-۱۵۱) این مورخان انتخاب یزید از سوی معاویه را با همین قاعده اجتهاد تصویب می‌کنند. از نگاه آنان معاویه حکومت وراثتی را راه‌اندازی کرد تا مانع خون‌ریزی و اختلافات شود، هرچند این نوع انتخاب باعث می‌شد که حکومت به شایسته‌ترین فرد نرسد. با این وجود این اقدام معاویه بدعتی خارج از متون شریعت نبود، بلکه اجتهادی بود که امت اسلامی آن را پذیرفت. (یوسف العش، ۱۹۸۵: ۱۶۴)

قاعده کلامی دیگری که این مورخان می‌توانند با بکارگیری آن اشتباهات و خطای صحابه بلکه مردمان آن عصر را نادیده بگیرند قاعده «مجاهد بودن و جهادگری» است. از نظر آنان هدف اساسی دین نشر و گسترش اسلام است و به واسطه این هدف هر اشتباهی یا نقصانی از صحابه سر زند بسی ساده و سهل است. قاعده جهادگر و مجاهد بودن کافی است که هر خطایی از کسی رخ دهد با دیده اغماض، انکار و توجیه به آن بنگریم. برخی مورخان به فتوحات و حرکات جهادی با نگاه روحانی و مقدس می‌نگرند؛ زیرا به دست افرادی رخ داد که از نظر آنان مقدس، روحانی و ملکوتی بودند. این مورخان با این نگاه به فتوحات می‌نگرند که معاویه سرزمین‌های اسلامی و مسلمانان را با خیر، برکت، مال و دارایی سیراب کرد. (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۸۳) و به قول معاویه ما با فتوحات دنیا را خوب خوردیم و از آن بهره گرفتیم. (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۸۳) از نظر صلّابی کسی که به تاریخ صحیح رجوع کند و سیره والیان عثمان را بخواند و اثرات خوب و مثبت جهاد آنان را ببیند به آن افتخار می‌کند و به خود می‌بالد. (الصلابی، ۲۰۰۹: ۷۱)

منیر غضبان از دست معترضانِ به عثمان به ویژه محمدبن‌ابی‌بکر و محمدبن‌ابی‌حذیفه در خشم است؛ زیرا آنان هنگامی به عثمان و والیان و امیران وی حمله بردند که عثمان و امیرانش مشغول جهاد در جنگ «ذات‌الصواری». (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۶۸) ابوسفیان به محض اینکه اسلام آورد پس از فتح مکه بی‌درنگ با پیامبر به جنگ ثقیف شتافت و گرانبهاترین عضو بدنش یعنی چشمش را در راه خدا تقدیم کرد و بدین شکل ابوسفیان تاریخ جاهلیت خود را پشت سر گذاشت و راه بهشت را در پیش گرفت، و پیامبر هم بهشت را برای وی تضمین کرد. (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۴۵ -۴۴) اما سهم معاویه از ستایش و افتخار به وی و به حرکات جهادیش از سوی این مورخان بیش از دیگران است. معاویه نخستین کسی است که نیروی دریایی اسلامی را برای اولین بار در تاریخ اسلام راه اندازی کرد. (الصلابی، ۲۰۰۹: ۱۹۸)

قاعده «حفظ جماعت» از دیگر قواعد کلامی است که این مورخان به آن تکیه کرده‌اند. بی‌تردید یکی از واجبات مسلمانان، حفظ وحدت مسلمانان و دوری از هرگونه تفرقه‌افکنی است ولی حفظ این واجب نباید بهانه‌ای برای ظلم و ستم شود. در کنار حفظ جامعه حقوق و آزادی

افراد باید تضمین شود، ولی حفظ جماعت مسلمانان بهانه‌ای به دست سیاستمداران شده که هر مخالفی را به وسیله این سلاح برّان حذف کنند و برخی مورخان در توجیه آن کمر همت بسته‌اند و به استناد همین قاعده کوشیده‌اند در برابر اعمال ناصواب برخی حاکمان و امرای اسلامی سکوت کنند؛ زیرا از نظر آنان هرگونه اعتراض، به وحدت مسلمانان آسیب می‌زند.

از نظر این مورخان معاویه برای پادشاه روم نوشت اگر دست از سر من برنمی‌داری من با پسر عمویم [علی] مصالحه می‌کنم و هر دو به جنگ تو خواهیم آمد. پادشاه روم چون این را بشنید دست از سر مسلمانان برداشت. معاویه اگر وحدت مسلمانان و امنیت آنها به خطر بیافتد دست از اختلاف و نزاع برمی‌داشت. (الصلابی، ۲۰۰۹: ۱۳۲)کسانی که از دست معاویه خشمگین بودند بدین علت بود که معاویه با عقل و درایت خود وحدت مسلمانان را به ارمغان آورد و هیچ چیز بالاتر از وحدت مسلمانان دشمن را خشمگین نمی‌کند. (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۹۳) از نظر منیر غضبان مردم از ظلم و ستم معاویه دست به اعتراض و شورش نزده بودند، بلکه اینان دشمن اسلام بودند و چون نای دیدن وحدت مسلمانان را نداشتند از دست معاویه در خشم بودند. به اعتقاد این مورخان بنی‌هاشم و در رأس آنها امام حسن [علیه السلام] صرفاً برای حفظ وحدت مسلمانان، صلح با معاویه را شادمانه پذیرفتند. (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۳۱۲) یعنی قتل و شکنجه مسلمانان نبود که آنان را به صلح شوم وادار کرد. این مورخان، کشتار هزاران نفر از شیعیان علی، سادات و طالبین را نمی‌بینند و سکوت آنها را نتیجه خفقان حاکم از سوی امویان نمی‌دانند. از نگاه آنان عشق بنی‌هاشم و علویان به حفظ وحدت مسلمانان بود که دست از اعتراض برداشتند.

## نگاه مورخان به راویان شیعه و نقد آن

منیر غضبان در آغاز کتاب خود در باره معاویه حکمی کلی و ستمگرانه بر ابومخنف صادر می‌کند تا از همان آغاز حساب خود را با این راوی پاک کند. از نظر او تمام تحریفات تاریخ عصر عثمان و معاویه از سوی ابومخنف شیعی است که اخباری و محدث حساب شده‌ای نبود. (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۸) وی وقتی به ماجرای حکمیت می‌رسد آشکارا می‌گوید: در این باب روایات ابومخنف را کنار می‌زنم زیرا زشت‌ترین تصویر را از ماجرای حکمیت ارائه می‌دهد. (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۲۱۶)

صلابی در ماجرای عمرو عاص که عورت خود را در برابر علی (ع) سپر کرد می‌گوید: این دروغی بزرگ است که به عمرو بسته‌اند زیرا راوی این روایت نصر بن مزاحم شیعی است که از دروغ بستن به صحابه باکی نداشت. علمای رجال درباره او گفته‌اند: او شیعی افراطی است و او را ترک گفته‌اند. (الصلابی، ۲۰۰۹: ۱۱۳) صلابی در ماجرای حکمیت همین سیاست را در پیش می‌گیرد و هر روایتی که در آن ابومخنف است و نقصی را متوجه معاویه و یا عمروعاص کند به بهانه تشیع و ضعفِ ابومخنف آن را کنار می‌زند. (الصلابی، ۲۰۰۹: ۱۴۰) اما هشام جعیط درباره اهمیت ابومخنف و تشیع او معتقد است که اهمیت ابومخنف دوسویه است. ابومخنف نقطه

اتصال مورخان بزرگ است و از حوادث آگاهی کاملی داشت و حتی برخی از حوادثی را که گزارش کرده خود شاهد آن بوده است. (هشام جعیط، ۲۰۰۰: ۱۳۶-۱۳۷) هشام جعیط درباره تشیع ابومخنف و دیگر راویان شیعی می‌گوید: ابومخنف نسبت به علی [ع] عشقی افراطی نداشت و تشیع او تشیعی ایدئولوژیک نبود. تشیع ابومخنف و دیگرانی مثل نصر بن مزاحم عقائدی نبوده است بلکه صرفاً نسبت به علی قلباً گرایش داشتند. (هشام جعیط، ۲۰۰۰: ۱۳۷-۱۳۸) از سویی دیگر بسیاری از مورخان اذعان دارند که راویان وقایع تاریخی و روایات آنها را نمی‌توان با همان شرایط حدیث صحیح نزد محدثان سنجید زیرا در این صورت تاریخی برای مسلمانان باقی نمی‌ماند. (هشام جعیط، ۲۰۰۰: ۱۳۶) یوسف العش اعتراف دارد که نمی‌توان درباره مورخان همان شرایط محدثان و علمای جرح و تعدیل را لحاظ کنیم. (العش، ۱۹۸۵: ۳۷، ۱۰۲)

دیگر راوی شیعه که توسط رجالیون تضعیف شده هشام بن محمد بن سائب کلبی است. جرجانی درباره او می‌گوید: «کسی از هشام کلبی روایت نقل نمی‌کند. از او بیشتر اخبار و قصه و انساب نقل شده است». (الجرجانی، ۱۹۹۹: ۱/ ۳۷۷-۳۷۸) این سخن جرجانی درباره هشام سخنی معتدل است زیرا مراد وی در احکام کسی از هشام روایت نمی‌کند ولی در اخبار و تاریخ که محل بحث ما است از او روایت شده است. ذهبی تنها یک کلمه در وصف او گفته که وی «متهم» است. (الذهبی، ۱۹۷۱: ۲/ ۷۱۲)، ولی همین ذهبی در میزان الاعتدال به نقل از دیگران سخنانی دارد که اعتبار هشام را زیر سؤال می‌برد. از نظر او هشام أخباری، نسب‌شناس و علاّمه است. احمد بن حنبل گفته: گمان نمی‌کنم کسی از او روایت کند. دارقطنی گفته او متروک است. ابن عساکر می‌گوید: رافضی است و مورد وثوق نیست. (الذهبی،۱۹۸۸: ۴/ ۳۰۴)

ابن حبان هم به هشام نظر خوشی ندارد و او را در عداد مجروحین نام می‌برد و معتقد است: «او از پدرش و عراقیان امور عجیب و غریب و اخبار بی‌پایه نقل می‌کرد. در تشیع خویش غلو می‌کرد و اخبار وی آنقدر پر اشتباه است که نیاز نیست در وصف آن اغراق کنیم. (ابن حبان، ۲۰۰۰: ۲/ ۴۳۲) نصر بن مزاحم نیز از نظر رجالیون «رافضی تندرو بود. او را ترک گفته‌اند. عُقیلی درباره او گفته: شیعی است و در روایاتش اضطراب و اشتباهات زیادی است. ابوخیثمه درباره او گفته: دروغگو بود. ابوحاتم گفته: احادیثش سست بوده‌اند و متروک است. دارقطنی گفته او ضعیف است». (الذهبی،۱۹۸۸: ۴/ ۲۵۳، ابن حجر العسقلانی،۲۰۰۲: ۸/ ۲۶۷)

جابر جعفی (۵۰ - ۱۲۸) از دیگر راویان شیعی است که او را به دروغگویی متهم کرده‌اند و وی را از پیروان عبدالله بن سبأ دانسته‌اند. ابن حبان درباره او می‌گوید: «سبئی بود و می‌گفت: علی (ع) بار دیگر به این دنیا برمی‌گردد. یحیی بن معین می‌گفت: حدیث جابر جعفی بی‌ارزش است. جابر می‌گفت: من ۵۰ هزار باب از علم دارم که کسی را از آن آگاه نکردم. وقتی ایوب این را شنید گفت: او دروغگو است. و زائده می‌گفت: به خدا قسم او دروغگو است. ابوحنیفه می‌گفت:

دروغگوتر از جابر جعفی ندیدم». (ابن حبان، ۲۰۰۰: ۲/ ۲۴۷) علی‌رغم همه این تضعیف‌ها در حق جابر جعفی، برخی او را ثقه می‌دانند. از نظر ذهبی جابر «عالمی مشهور است. شعبه و ثوری و دیگران او را ثقه می‌دانند. ابوداود گفته: از نظر من او قوی نیست. نسائی گفته: متروک است. برخی او را تکذیب کرده‌اند. ابن اعین می‌گوید: حدیث او نوشته نمی‌شود». (الذهبی، ۱۹۷۱: ۲/ ۱۲۶)

واقدی (۲۰۷-۱۳۰) نیز از مورخانی است که به بهانه داشتن گرایشات شیعی روایات او را بی‌ارزش تلقی کرده‌اند و هر روایتی که در آن واقدی است به اتهام ضعف کنار زده‌اند، این در حالی است که برخی او را توثیق کرده‌اند، یعنی کاری که هیچ کس در حق سیف نکرده است. مزی از علمای جرح و تعدیل نقل می‌کند که واقدی ضعیف است. او در شرح حال واقدی می‌نویسد: بخاری گفته: واقدی متروک است. احمد، ابن نمیر، ابن مبارک، و اسماعیل بن زکریا او را ترک گفته‌اند. معاویه بن صالح می‌گوید: احمد بن حنبل به من گفته که واقدی کذّاب و دروغگو است. مزی پس از نقل این گفته‌ها درباره واقدی می‌گوید او در مغازی، سیره و فتوح دانشمندی برجسته بود. علمای بسیاری برای نقل تاریخ به او رجوع می‌کردند. (المزی، ۱۹۸۳: ۱۲/ ۱۹۲) از نظر ابن حبان احمد بن حنبل او را تکذیب می‌کرد و یحیی بن معین می‌گفت: واقدی بی ارزش است و ابن مدینی او را متهم به وضع حدیث کرده است. (ابن حبان، ۲۰۰۰: ۲/ ۳۰۳)

در برابر این تضعیف‌ها برخی رجال‌شناسان واقدی را توثیق کرده‌اند. صاغانی می‌گفت: به خدا قسم اگر واقدی نزد من ثقه نبود از او روایت نمی‌کردم. چهار تن از ائمه از او حدیث نقل کرده‌اند. از معن بن عیسی درباره واقدی سؤال کردند: به آنان گفت: آیا از من درباره واقدی می‌پرسید؟ باید درباره من از واقدی سؤال کنید. (ابن حبان، ۲۰۰۰: ۲/ ۳۰۳) حتی نظر احمد بن حنبل که می‌گفت: ما پیوسته از واقدی دفاع می‌کردیم تا اینکه این حدیث را نقل کرد جالب توجه است، زیرا این عبارت صراحت دارد که احمدبن‌حنبل هم از مدافعان وی بوده است. این دفاعیات از واقدی توسط هیچ یک از علمای رجال درباره سیف نقل نشده است. از سویی اگر دیدگاه علمای جرح و تعدیل درباره سیف و راویان شیعه را با هم قیاس کنیم می‌توان - با اندکی احتیاط - به این نتیجه برسیم که هیچ کدام از صفاتی که در باره راویان شیعه گفته شده به تندی آن سخنانی نیست که درباره سیف روایت شده است. علمای رجال سیف را زندیق و جاعل حدیث می‌دانند. این صفاتی است که درباره راویان شیعه گفته نشده است. از سویی دیگر سخنانی که درباره راویان شیعه مانند: ضعیف، متروک، بی‌ارزش، پراشتباه و مانند آن گفته شده است چه بسا ناظر به روایاتی است که آنان درباره احکام و سنن نقل کرده‌اند. شاید تندترین صفتی که درباره این راویان نقل شده کلمه: دروغگویی است که روایات بی‌پایه روایت می‌کنند. علت این تهمت هم روشن است. علت آن نسبت‌هایی است که به برخی صحابه داده‌اند که باب میل برخی محدثان نبوده است. شاید هم علت آن یک قاعده کلی است که بنا به آن هر راوی که گرایش شیعی دارد جرح و

تضعیف می‌کنند و به قول محمد بن عقیل توثیق ناصبی‌ها و توهین به شیعیان از سوی علمای جرح و تعدیل قاعده‌ای مرسوم و متداول است. (محمد بن عقیل، ۲۰۰۴: ۲۱)

## نگاه مورخان به سیف بن عمر و نقد آن

سیف از نظر یوسف العش روایات موثق خود را از اساتید خود گردآوری کرد و این روایات می‌تواند نیاز ما را در تاریخ برطرف سازد. (العش، ۱۹۸۵: ۸۰) سیف از بنی تمیم است و بنی تمیم در تمام حوادث این دوران حاضر بودند و او توانست این اخبار دست اول را از عموزادگان خود بدون واسطه گزارش کند. (العش، ۱۹۸۵: ۹۸) از نظر یوسف العش نباید به روایاتی که رجال آن ضعیف است استناد کرد مگر اینکه روش تاریخی مانع از آن نشود که از آن بهره‌مند شویم، و این ویژگی تنها در روایات سیف یافت می‌شود. (العش، ۱۹۸۵: ۵۹) به اعتقاد منیر غضبان نیز موثق‌ترین روایات این دوره را باید از سیف سراغ گرفت. (الغضبان، ۱۹۹۶: ۱۳۷ ، ۱۸۷) یوسف العش از علمای رجال در شگفت است که چرا سیف را به زندقه متهم کرده‌اند در حالی که روایات او این اتهام را از او دور می‌دارد زیرا سیف در احترام صحابه زبان‌زد است. (العش، ۱۹۸۵: ۶۶) از نظر یوسف العش اگر کسی صحابه را پاس بدارد و آنها را از هر اتهامی مبرا سازد نمی‌تواند زندیق باشد. ظاهراً یوسف العش نمی‌داند که معیار علمای رجال برای جرح و تعدیل این نیست. هشام جعیط معتقد است که روایات سیف در باب فتنه قتل عثمان کمتر مورد وثوق و بیشتر ایدئولوژیک است. (العش، ۱۹۸۵: ۱۰۸)

این مورخان در حالی بر روایات سیف اعتماد می‌کنند که علمای رجال او را تضعیف کرده‌اند. یحیی بن معین سیف را دروغگو می‌خواند. (المزی، ۱۹۸۳: ۱۲/ ۱۳۳)، و ابن حبان او را زندیق و جاعل حدیث می‌داند. (ابن حبان، ۲۰۰۰: ۴۳۹/۱)

چرا این مورخان فردی مثل سیف که به دروغگویی، زندقه و جعل حدیث متهم است را بر راویان شیعه ترجیح داده‌اند؟ خودِ این مورخان به صراحت پاسخ این سؤال را داده‌اند. از نظر آنان هر روایتی که اندک خدشه‌ای به صحابه و مبانی کلامی آنان وارد کند آن را مردود می‌دانند، و روشن است روایات ابومخنف و دیگر راویان شیعه چنین است. از نظر این مورخان آن نسبت‌هایی که به معاویه و عمروعاص همچون فریب و دروغ داده‌اند با شخصیت صحابه پیامبر همخوان نیست و باید بدون هیچ تردیدی آن را رد کرد و راویانِ آن را دروغگو و ضعیف خواند. به عنوان مثال منیر غضبان در تحلیل حادثه قتل محمدبن‌ابوبکر و سوزاندن او در پوستین الاغ، و سخنان درشت امام علی درباره معاویه، و نوشاندن زهر به اشتر را دروغ می‌داند زیرا اولاً: راوی آن ابومخنف است، دوم اینکه این روایت صحابه را زیر سؤال می‌برد. از نظر او روایتی که مقام و شأن صحابه را کوچک بدارد مردود است. (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۲۲۷) وی از همان آغاز کتاب وقتی روش تاریخ‌نگاری خود را توضیح می‌داد اعلام می‌کند که هر روایتی که با مقام صحابه در تعارض

باشد مردود است. (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۲۲۷) صلابی نیز راویتی را که بنا به آن، عایشه در سال ۵۱ با معاویه به خاطر کشتن حجر بن عدی درشتی می‌کند و او را به قتل تهدید می‌کند رد می‌کند. از نظر او این روایت علاوه بر ضعف سند با مقام عائشه سازگار نیست. (الصلابی،۲۰۰۹: ۶۷) این ترجیح روایات سیف بر دیگران ترجیحی نامطلوب است و به قول سامی البدری با توجه به تضعیف سیف از سوی علمای رجال ترجیح روایات سیف بن عمر بر دیگران ترجیحی بی‌دلیل و بی‌ارزش است. (سامی البدری، ۱۹۹۳: ۸)

از سوی دیگر دفاع از شخصیت‌های مورد علاقه خود در تاریخ با وجود اسناد معارض بر خلاف دیدگاه پژوهشگران تاریخ است که معتقدند «ما به عنوان شاگردان تاریخ می‌توانیم یاد بگیریم که به مردان و زنان بزرگ احترام بگذاریم، بدون اینکه چشمهایمان را بر روی خطاهایشان ببندیم». (Stanford, 1999: 36) به عبارتی دیگر مورخ نباید بجای تاریخ نویسی به تاریخ‌سازی روی آورد. (کالینگور به نقل از صادقی گیوی، ۱۳۹۷: ۱/۶۶) این مورخان در حقیقت می‌خواهند صفاتی به صحابه نسبت دهند که در عالم واقع فاقد آنند. از نظر مکالا «خطر همیشگی کار مورخانِ تحولات فکری این است که شاید افکاری را به انسان‌های گذشته نسبت دهند که تصور می‌کنند دارا بوده‌اند، بدون این که دقیقاً بررسی کنند آیا این انسان‌ها در واقع چنین افکاری داشته‌اند یا نه». (Mccullagh, 2004: 53) به نظر می‌رسد اعتقاد به عدالت صحابه که همه «اهل صلاح و عدالت‌اند و اقتدا به هر یک جایز است، بدون توجه به تاریخ اسلام و رفتارهای آنان پدید آمده است». (صادقی کاشانی، ۱۳۹۸: ۲۹)

مورخان مورد بحث در اعتماد به سیف و نادیده گرفتن روایات راویان شیعه سیاست یک بام و دو هوا را در پیش گرفته‌اند و حتی احساس می‌شود برای حذف راویان شیعه و جازدن سیف بر حقایق سرپوش می‌نهند. منیر غضبان درباره سیف می‌گوید: درست است که یحیی بن معین درباره سیف گفته که او ضعیف و ابوحاتم گفته متروک است ولی علمای رجال گواهی داده‌اند که سیف در تاریخ و فتوح ثقه است. و نیز درباره او گفته‌اند: در تاریخ ثقه است ولی در حدیث ضعیف است. لذا ما نمی‌توانیم در روایات تاریخی به درجه احادیث نبوی برسیم ولی می‌کوشیم که از دروغگویان و مجهولین بپرهیزیم. (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۷) منیر غضبان با این استدلال روایات راویان شیعه را به سادگی کنار می‌زند و روایات سیف را به جای آنها می‌نشاند. این سخنان منیر غضبان از چند جهت قابل نقد و بررسی است:

۱. آنچه را که علمای رجال درباره سیف گفته‌اند را کامل نقل نکرده است و تنها خفیف‌ترین نقدها را نقل کرده است. علمای رجال در کنار ضعیف و متروک درباره سیف گفته‌اند او دروغگو، جاعل حدیث و زندیق است، ولی منیر غضبان از آن یاد نمی‌کند.

۲. سخن وی که می‌گوید: می‌کوشیم از دروغگویان و مجهولین بپرهیزم بی‌تردید منظورش

راویان شیعه است چون چندین جا آنها را به دروغگویی متهم می‌کند و روایات آنها را کنار می‌زند. اگر علمای رجال به برخی راویان شیعه نسبت دروغگویی داده‌اند همین نسبت به سیف داده شده است، لذا دلیلی نیست از دروغ سیف درگذریم و دروغ‌های مزعوم راویان شیعه را برجسته کنیم.

۳. آنچه که درباره سیف مشهور است و علما آن را گفته‌اند آگاهی و اطلاع وافر او به تاریخ است نه توثیق او، ولی منیر غضبان می‌گوید: گفته‌اند سیف در تاریخ ثقه است. او نمی‌گوید چه کسانی گفته‌اند او در تاریخ ثقه است. از سویی دیگر آگاهی فردی درباره یک علم با ثقه بودن او هیچ ارتباطی ندارد وگرنه درباره ابومخنف هم گفته شده است که او در تاریخ فردی آگاه و با اطلاع بوده است.

۴. همینطور که گذشت برخی علمای رجال یافت می‌شوند که مورخان شیعه را علی‌رغم تضعیف دیگران، آنان را توثیق کرده‌اند و در حقیقت در کنار تضعیف از سوی دیگران توثیق شده‌اند ولی یک نفر نیافتیم که سیف را توثیق کند، و بعید است با اوصافی مثل دروغگو، جاعل حدیث و زندیق بتوان کسی را یافت که او را ثقه بداند. تنها ابن خلدون در مقدمه خود وقتی مورخان را برمی‌شمارد می‌گوید: مورخانی که به شهرت و امانتداری شهره بودند اندکند. سپس مورخانی مثل طبری، ابن کلبی، ابن اسحاق، واقدی، مسعودی و سیف را نام می‌برد و می‌افزاید: در کتاب‌های مسعودی و واقدی مباحثی ذکر شده که قابل مؤاخذه است. (ابن خلدون، ۱۹۹۹: ۱۱-۱۰) در این سخن، ابن خلدون تلویحا سیف را امانتدار می‌داند.

## نگاه مورخان به روایات و نقد آن

بهره‌گیری مورخان از روایات و احادیث در کنارِ یا بجای اسناد و گزارش‌های تاریخی و یا عدم بهره‌گیری از آنها بی‌تردید نتایج متفاوت و گاه متعارض رقم می‌زند. تنها ابزار مورخان در خوانش تاریخ اسناد، شواهد و گزارش‌های تاریخی است و هیچ مایل نیستند اسناد و شواهد را به سود روایات و احادیث نادیده بگیرند، ولی این مورخان به صراحت روایات را بر اسناد تاریخی ترجیح می‌دهند. به اعتقاد آنان حدیث نبوی به درجه‌ای از صحت رسیده است که پس از قرآن محکم‌ترین سند قابل اعتماد است. منیر غضبان در تبیین ارزش‌تاریخ و حدیث ادعا می کند: روایات تاریخی هنوز صحت و سقم آن ثابت نشده است در حالی که احادیث پیامبر به فضل کوشش دانشمندان از نظر صحت پس از قرآن در درجه دوم قرار دارد به گونه‌ای که اگر تمام روایات تاریخی با یک حدیث صحیح مخالفت کند من تمام این روایات تاریخی را کنار می‌زنم. (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۷) یکی از این احادیث مشهور که دست مایه این مورخان قرار گرفته است حدیث «خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم». (مسلم، ۲۰۰۹: ۵۹۹) و در برخی روایات با اندکی اختلاف بجای «خیر الناس»، «خیرالقرون» ذکر شده است. این مورخان با این حدیث تمام مردمان این سه قرن به ویژه صحابه را تقدیس و تطهیر کرده‌اند و هر سند و گزارش تاریخی که متعرض یکی از صحابه یا تابعین شود با استفاده از این حدیث انکار می‌کنند.

صلابی با همین حدیث از معاویه و سیاست‌های او دفاع می‌کند و با ناراحتی می‌گوید: معاویه و دولت او و دولت امویان مورد تعرّض برخی نویسندگان قرار گرفته است. برخی از نویسندگان گفته‌اند دولت آنان دولتی مدنی بود. برخی گفته‌اند دولتی عربی بوده نه اسلامی، و حتی برخی گفته‌اند دولتی سکولار و لائیک بوده و هیچ ارتباطی به دین و اخلاق ندارد، و این دروغی است که حقایق تاریخ و حقایق دینی آن را تکذیب می‌کند. حقایق دین این را تکذیب کرده زیرا دولت بنی‌امیه از سال چهل هجری آغاز شد و تا سال ۱۳۲ ادامه یافت و این بازه زمانی دورانی است که حدیث نبوی «خیر القرون» شامل آن می‌شود: یعنی قرن صحابه، قرن تابعین و قرن أتباع تابعین، قرونی که احادیث صحیح و مستفیض از پیامبر درباره آن روایت شده است. مانند حدیث ابن مسعود: «خیر القرون قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم». (الصلابی، ۲۰۰۹: ۱۹۷)

این مورخان هر جا گزارشی را علیه یک صحابی می‌یابند با یک حدیث آن را کأن لم یکن تلقی می‌کنند. آنان وقتی به معاویه و سیاست‌های ناروای او در تاریخ می‌رسند احادیثی را به جنگ تاریخ می‌فرستند که – به زعم آنها – از زبان پیامبر در ستایش و فضیلت معاویه ذکر شده است. از این احادیث که وردِ زبان این مورخان است حدیث: اللهمّ اجعله هادیاً مهدیاً. منیر غضبان با همین حدیث معاویه را به درجه‌ای از عظمت و والایی می‌رساند که همپای صحابه با سابقه پیامبر قرار می‌دهد. زیرا او کاتب وحی است و انتخاب او – بنا به قول پیامبر – به واسطه وحی بوده است و پیامبر به او بشارت داده که روزی به خلافت می‌رسد، و معاویه فرصت را غنیمت شمرده و از پیامبر می‌خواهد که در حق او دعا کند، و پیامبر دستان خود را به آسمان برده برای معاویه دعا کرد: خدایا او را هادی و مهدی قرار ده. (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۹۸) مورخی که با استناد به احادیث، نگاهش به افراد و صحابه چنین است روشن است که نمی‌تواند به اسناد تاریخی که در تعارض با این احادیث است تن در دهد. ترسیم چهره‌ای پاک، پالوده و ناب و فراتاریخی از برخی شخصیت‌های تاریخی و برساختن هاله‌ای قدسی از آنان به بهانه‌های کلامی و اعتقادیِ ثابت نشده، بسی خطرناک است زیرا در این صورت مورخ ناچار می‌شود حتی اعمال و کردار جنایتکارانه افراد را توجیه کند. لیوتار این‌ها را «کلان روایت» می‌نامند. این کلان روایت‌ها برای توجیه ستم برای شکنجه و اعدام به کار گرفته می‌شد. لیوتار به شدت با این رویکرد مخالفت می‌ورزد زیرا به ارعاب و وحشت مشروعیت می‌بخشد. (صادقی گیوی، ۱۳۹۷: ۵۰/۱)

صلابی در توجیه این حدیث پیامبر درباره عمار «تقتل عماراً الفئة الباغیة» و برای دفع هرگونه شبهه ظلم و ستمگری از معاویه و شامیان به حدیثی از پیامبر استناد می‌کند که نشان می‌دهد شامیان خداجوی و برحقند. (الصلابی، ۲۰۰۹: ۲۰۳) این مورخان معتقدند هر روایتی که به صحابه خدشه‌ای وارد کند باید تأویل شود. سخاوی در قرن هشتم عین همین راهکار را جلو پای مورخان نهاد. از نظر او هر گاه روایت تاریخی که با مقام و منزلت شخصیت‌های اسلامی مثل صحابه در تعارض باشد باید آن

را تأویل کرد. (السخاوی، ۱۹۹۲: ۶۴) این مورخان به دیدگاه پژوهشگران وقعی نمی‌نهند که معتقدند افراط در تاویل، تاریخ را بی‌ارزش می‌کند. به قول حسن سلهب کسی که برای توجیه کار صحابه و یا فرد دیگری باب تأویل و توجیه را در علم تاریخ بگشاید تاریخ را به سخریه گرفته است. تأویل، تاریخ را تغییر و تحریف می‌کند. بسیاری از مورخان تاریخ اسلامی باب تأویل را در تاریخ‌نویسی گشودند و با این کار علم تاریخ را عقیم و نابود کردند. (سلهب، ۲۰۱۱ :۵۳ )

منیر غضبان برای اثبات حقانیت معاویه و سپاهیان شام به حدیث پیامبر به نقل از بخاری استناد می‌کند که فرموده‌اند: «لا تقومُ الساعة حتی تَقتتلَ فئتان عظیمتان یقتلُ بینهما مقتلة عظیمة ودعواهما واحدة» [روز قیامت فرا نمی‌رسد مگر اینکه دو گروه بزرگ با هم می‌جنگند و کشتاری عظیم میان آن دو رخ خواهد داد در حالی که ادعای آنها یکی است]. منیر غضبان می‌افزاید: در جنگ صفین شامیان شصت هزار بودند که بیست هزار نفر از آنان کشته شدند و عراقیان یکصد و بیست هزار که چهل هزار از آنان کشته شدند، و این همان جنگ بزرگ و کشنده است که پیامبر به آن خبر داده و گفته دعوا و ادعای هر دو گروه یکی است زیرا آن دو دارای یک عقیده و یک دین هستند، در نتیجه هر کسی که ادعا کند یکی از طرفین دارای هوی و هوس بود و یا بکوشد یک گروه را به باطل و شهوت حکومت‌خواهی متهم کند ادعایی باطل است زیرا پیامبر فرموده است که دعوت و دعوای دو گروه یکی است. (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۲۰۴) منیر غضبان با حدیثی شبیه همین حدیث در ماجرای صلح امام حسن با معاویه هرگونه شبهه را از معاویه دور می‌کند. بنا به نقل ایشان پیامبر درباره امام حسن (ع) فرموده است: إنّ ابنی هذا سیّد، ولعلَّ اللهَ أن یُصلحَ به فئتینِ عظیمتینِ من المسلمین» [این فرزندم سید است و امیدوارم که خداوند دو گروه بزرگ از مسلمانان را به واسطه او به صلح برساند]. سپس منیر غضبان ادامه می‌دهد: سخن پیامبر که فرموده هر دو گروه «من المسلمین» بر این دلالت دارد که هیچ کدام از طرفین از دایره اسلام خارج نشده‌اند و هر کس بکوشد یکی از دو طرف را تکفیر کند سخت در اشتباه است و با حدیث نبوی مخالفت کرده است. (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۲۳۹) آنان با همین احادیث تمام گناهان صحابه به ویژه معاویه و حتی گاهی یزید را نادیده می‌گیرند زیرا از نظر آنان پیامبر فرموده است «أوّل جیش یغزو مدینة قیصر مغفور لهم» [نخستین سپاهی که به جنگ شهر رومیان رود خداوند گناهان آنها را می‌بخشد]، و این سپاه همان سپاه معاویه است که به جنگ قبرص رفت و در زمان عثمان آن را فتح کرد. یزید نیز همراه این سپاه بود. (منیر الغضبان، ۱۹۹۶: ۳۸)

این روایاتی که مورد استناد مورخان قرار گرفت از تیغ ناقدان در امان نماده است، زیرا «از عصر معاویه بود که حدیث‌سازی در برتری این و نکوهش آن آغاز گردید و نسبت این حدیث‌ها را به پیغمبر (ص) دادند. و چون در آن دوره احادیث نوشته نمی‌شد بلکه از سینه این راوی به ذهن آن دیگری منتقل می‌گردید، هر کس به میل خود آنچه می‌خواست بر آن می‌افزود و یا از آن

می‌کاست. در کتاب‌های حدیث بابی یا کتابی بنام «فضایل» می‌بینیم که در ذیل آن حدیث‌ها در ستایش شخص یا قبیله‌ای یا خاندانی یا شهرکی آمده است. یا در کتاب‌های تاریخ روایت‌ها می‌بینیم که در فتح‌های اسلامی خاندانی مشخص در بیشتر این فتح‌ها حاضر بوده است. این روایت‌ها را باید با تردید و در پاره‌ای موردها با دیده انکار نگریست». (شهیدی، ۱۳۸۳: ۱۷۸) این روایت‌ها را می‌توان، آثاری از تبلیغات طرفدار اموی دانست که در حین خلافت امویان یا پس از خلافت‌شان شکل گرفته است. (Hawting, 2000:24)

این گونه تاریخ‌نگاری در آمیختن دین و تاریخ است. در آمیختن دین و تاریخ مورد اعتراض بسیاری از پژوهشگران تاریخ قرار گرفته است. آنچه انتظار می‌رود این است که این مورخان می‌بایست با احتیاط بیشتری سراغ تاریخ اسلام بروند چون «تاریخ‌نگاری اسلامی به طور مشخص منشأ عقیدتی و دینی داشت و تاریخ در خدمت دین بود». (رضوی، ۱۳۹۴: ۵۲) بنا به قول گیب «واقعیت نظرگیر این است که غیر از زبانشناسان، گردآورندگان احادیث تاریخی اغلب اوقات جزو فقها و محدثین بودند که نشانگر عمق مسأله فوق‌الذکر است. تاریخ از دیدگاه فقهی، تجلی خدایی برای حکومت انسانیت بود. (گیب و دیگران، ۱۳۶۱، ۲۰)

از این رو اندک نیستند کسانی که تاریخ اسلام را از بعد دینی و مبتنی بر داده‌های کلامی نوشته‌اند. بنا به قول مجتبایی «جداسازی دین از اغراض غیر دینی در تواریخ بسیار سخت شده است. کسانی که تاریخ دین را می‌نویسند بیشتر از بعد کلامی و اعتقادی به قضیه می‌نگرند». (اسماعیلی و قادری، ۱۳۹۷: ۱/ ۷۸) جدایی تاریخ از کلام به ویژه در تاریخ اسلام نه تنها دشوار بلکه شبه محال است، زیرا اکثر مورخان اسلامی در درجه اول عامل دین بودند تا مورخ. طبری، مفسر و فقیه بود. کافیجی و سخاوی محدث بودند به قول روزنتال «کافیجی و سخاوی در شمار عالمان برجسته دینی بودند، لکن در نظر آنان تاریخ خادمی محض نبود، بلکه تا حدودی همتراز علم حدیث به شمار می‌آمد. مطالعات و دروس تاریخی آنها به تمامی در خدمت دفاع از تاریخ‌نگاری رو به شکوفایی، در برابر حملات رجال دین و نگاهداشت و تثبیت منزلت تاریخ در میان رشته‌های علوم دینی بود. طبیعی است که مباحث آنان در لفاف پیش داوری‌های کلامی پیچیده شده باشد. (Rozental, 1969: 1/41) به اعتقاد زریاب خویی دخالت دادن عقاید دینی و نگاه‌های ایدئولوژیک مورخ و یا تعصبات ملی و قومی در تاریخ را نمی‌توان انکار کرد. (میرزا صالح، ۱۳۸۱: ۱۱۳) در واقع تاریخ نزد مسلمانان کوششی علمی، پژوهشی و مستقل نبوده است بلکه اغلب گونه‌ای از عبادت است که در آن مورخ مسلمان تجربه بزرگان اسلام را مانند پیامبر، ائمه، صحابه، تابعین و نیکمردان را ترسیم می‌کند. (سلهب۲۰۱۱: ۶۰) استفن برگ به دشواری جداسازی تاریخ «حقیقت» از تاریخ «ایمان» اذعان دارد. (Burge, 2020: 29)

ولی علی‌رغم این حقیقت، از مورخان انتظار می‌رود که به ارزش تاریخ واقف باشند و دو

وصف عینیت و علمیت را به فراموشی نسپارند. شایسته نیست به بهانه یک روایت یا قاعده کلامی تمام اسناد و گزارش‌های تاریخی را انکار کرد و یا تاویل کرد.پژوهشگران تاریخ زیادی توصیه کرده‌اند که نباید عقاید دینی را در خوانش حوادث تاریخ دخالت دهیم. به اعتقاد مجتبایی روش‌شناسان مدرن مایلند مورخان تمام ارزش‌های دینی و اعتقادی خود را کنار زنند و آنها را در پرانتز قرار دهند. (اسماعیلی و قادری، ۱۳۸۹: ۲/ ۱۲۰۹) «تاریخ را تابع هر نظریه غیر تاریخی یا ایدئولوژی کردن، خواه دینی، اقتصادی، فلسفی، جامعه‌شناسی و یا سیاسی نکنیم». (Stanford, 1999: 45) «تاریخ‌نویسان باید پیوسته به واقعیت‌ها بپردازند. نباید هیچ نشانه‌ای از عقاید و اعتقاداتشان در نوشته‌هایشان وجود داشته باشد». (Waringtion, 2015: 259) آقاجری نیز این حق را به مورخان نمی‌دهد که عقاید کلامی خود را به تاریخ‌گره بزنند و یا عقاید کلام را بر فکت‌های تاریخی سوار کنند. (حضرتی و صدری، ۱۳۸۰: ۱۷۳) «مدعیات دینی نیز آنجا که خبری از گذشته را در دل خود دارد باید مورد تأیید مورخان قرار گیرد». (حضرتی، ۱۳۹۷: ۸۸) از نظر جودکی «اگر واقعیت تاریخی تحت تأثیر نگرش‌های متکلمین و محدثین باشد، نمی‌توان یک تاریخ پالوده و پیرایش شده ارائه کرد». (اسماعیلی و قادری، ۱۳۸۹: ۲/ ۱۲۰۹)

## نتایج

در تحلیل حوادث تاریخ دو رویکرد متفاوت وجود دارد. برخی مورخان تقریبا تنها با تکیه بر اسناد تاریخی می‌کوشند بر حوادث گذشته پرتوی افکنند و دلبستگی‌های مذهبی و کلامی را از ذهن و ضمیر خود بزدایند و تنها اسناد و گزارش‌های تاریخی را سرلوحه کار خود قرار دهند. به نتایجی که این پژوهش به آن دس یافت:

۱. این مورخان چون اسناد و گزارش‌های تاریخی را در تعارض با عقاید و آموزه‌های دینی و کلامی خود می‌بینند به روایات دل سپرده‌اند و آموزه‌های تاریخی را به حاشیه رانده و یا آن را انکار کرده‌اند. چنین رویکردی به تاریخ، روایات و راویان پیامدهای نامطلوبی در پی داشته است.

۲. در حالی که پژوهشگران و فلاسفه تاریخ خواهان نگارش تاریخی مدرن، عینی و تا حد امکان بدور از احساسات دینی و عقایدی است تا مورخ به بواسطه آن به کشف حقیقت یا بخشی از حقیقت نایل آید، مورخان مورد بحث از این لحاظ در تاریخ‌نگاری خود موفق نبوده‌اند.

۳. روش تاریخ‌نگاری این مورخان که برای کشف حقایق تاریخ تنها بر روایات به جای اسناد و گزارش‌های تاریخ اعتماد می‌کنند و از روایات نه بعنوان قرینه و شاهد بلکه به عنوان حجت نهایی بهره می‌جویند ناقص، ناتمام و مخدوش است.

۴. گزارش‌ها و اسناد تاریخی دیدگاه این مورخان را تأیید نمی‌کند.

۵. این مورخان با پیش‌فرض‌های دینی و اعتقادی به خوانش حوادث تاریخی دست زده‌اند به خاطر همین نتایج آنان درباره شخصیت‌های تاریخی پیشاپیش روشن است.

۶. آنان برای رسیدن به این اهداف دینی و اعتقادی همه اسناد و گزارش‌های تاریخی را انکار یا تأویل می‌کنند.

۷. قضاوت‌های این مورخان درباره حوادث و شخصیت‌های تاریخی غالباً ایدئولوژیک، غیر واقع‌بینانه و از عینیت تاریخی تهی است.

۸. این مورخان برای رسیدن به اهداف اعتقادی و دینی که دارند در جرح و تعدیل، و توثیق و تضعیف راویان بیراهه رفته‌اند. دیدگاه آنان در باره راویان شیعه کم و بیش مورد تایید علمای رجال اهل سنت است ولی نظر آنان در باره سیف بن عمر که اخبار وی شالوده تاریخ‌نگاری آنان را تشکیل می‌دهد مورد تایید علمای رجال، حتی رجال شناسان اهل سنت نیست.

۹. روایاتی که این مورخان به آن استناد کرده‌اند از نظر رجال و اعتبار سند و محتوا همه قابل بررسی است. لذا پیشنهاد می‌شود در یک پژوهش جداگانه اعتبار این روایات مورد مطالعه و واکاوی قرار گیرد.

## منابع

ابـن حبـان، ابوحـاتم (۲۰۰۰م). المجـروحين مـن المحـدثين، تحقيـق: حمـدی عبدالمجيـد السلفی، الرياض: دار الصميعی، ج ۱، ۲.

ابـن حجـر العسـقلانی، احمـد بـن علـی (۲۰۰۲م). لسـان الميـزان، بيـروت: دار البشـائر الإسلامية، ج ۸.

ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۹۹۹م). مقدمة ابن خلدون، تحقيـق درويـش الجويـدی، بيـروت: المكتبة العصرية.

اسماعیلی، حبیب الله و منیر قادری (۱۳۸۹) جستارهایی در تـاریخ و تـاریخ‌نگـاری (مجموعـه مقالات)، تهران: خانه کتاب، ج۱، ۲.

البدری، السيد سامی (۱۹۹۳م). «رسالة جامعية في مواجهة التشيع»، مجلـة رسـالة الثقلـين، العدد الثامن، النجف: مؤسسة تراث النجف الحضاريّ والديني.

الجرجانی، بن عدی (۱۹۹۹م). الكامل فی ضعفاء الرجال، تحقيق، مازن الرسـاوی، القـاهرة: مكتبة الرشد، ج ۱.

جعيط، هشام (۲۰۰۰م). الفتنـة: جدليـة الـدين والسياسـة فـی الإسـلام المبكّر، بيـروت: دار الطليعة.

حضرتی، حسن و بهنام صدری (۱۳۸۰) تاملاتی در علم تاریخ و تاریخ‌نگاری اسلامی: گفتگـو با زرگری‌نژاد، غلامحسین، آقـاجری، سـید هاشـم، حسـنی، عطـاء اللـه، تهـران: انتشـارات نقـش جهان.

حضرتی، حسن (۱۳۹۷) روش پژوهش در تاریخ شناسی، قم: لوگوس.

الـذهبی، شـمس‌الدين (۱۹۸۸م). ميـزان الإعتـدال فـي نقـد الرجـال، تحقيـق علی‌محمـد البجاوی، بيروت: دارالمعرفة.

الذهبی، شمس‌الدين (۱۹۷۱م). المغنی فی الضعفاء، بيروت: دارإحياء التراث العربی.

رضوی، سید ابوالفضل (۱۳۹۴). درآمدی بر تاریخ‌نگاری ایـران اسـلامی بـا تأکیـد بـر یعقـوبی، مقدسی، گردیزی و ابن فندق، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

رفیعی، محمد طاهر (۱۳۹۸). دیوبندیـه و اندیشـه‌هـای کلامـی آن، قـم: مؤسسـه آموزشـی و پژوهشی امام خمینی (ره).

السخاوی، شمس‌الدين (۱۹۹۲م). الإعلان بالتوبيخ لمن ذمَّ التاريخ، بيروت: دارالجيل.

سـلهب، احمـد (۲۰۱۱م). علـم الكـلام والتـاريخ: إشـكالية العقيـدة فی‌الكتابـة التاريخيـة الإسلامية، بيروت: مركز الحضارة لتنمية الفكر الإسلامی.

شهیدی، سیدجعفر (۱۳۸۳) تاریخ تحلیلی اسلام، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگـی:

مرکز نشر دانشگاهی.

صادقی کاشانی، مصطفی (۱۳۹۸). درآمدی بر مبانی کلامی تاریخ‌نگاری اسلامی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

صادقی گیوی، مریم (۱۳۹۷). تاریک‌خانه تاریخ، تعاریف، رویکردها و آسیب‌های تاریخ پژوهی، تهران: نگاه معاصر.

الصّلّابی، علی محمد (۲۰۰۹م). معاویة بن أبی سفیان: شخصیتة وعصر الدولة السفیانیة، دمشق: دار ابن‌کثیر.

العُش، یوسف (۱۹۸۵م). الدولة الأموية والاحداث التی سبقتها ومهدت لها ابتداء من فتنة عثمان، دمشق: دارالفکر.

العواده، محمد (۱۴۳۹م). خلافات الصحابه: بین مبدأیه الشنقیطي وسردیه محمد الغضبان، مجلة الثقافة، العدد الثامن والخمسون ربیع الثاني.

الغضبان، منیرمحمد (۱۹۹۶م). معاویة بن أبی‌سفیان: صحابی کبیر وملک مجاهد، دمشق: دارالقلم.

گیپ و دیگران (۱۳۶۱) تاریخ‌نگاری در اسلام (مجموعه مقالات)، ترجمه و تدوین یعقوب آژند، تهران: نشر گسترده.

المزیّ، جمال‌الدین (۱۹۸۳م). تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، تحقیق: بشار عوّاد المعروف، بیروت: موسسة الرسالة، ج ۱۲.

محمد بن عقیل (۲۰۰۴). العتب الجمیل علی اهل الجرح والتعدیل، الأردن، دار الإمام النووی.

مسلم، ابن‌الحجاج النیشابوری (۲۰۰۹م). صحیح مسلم، القاهره: دار ابن‌الجوزی.

میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۸۱) تاریخ، نظریه تاریخ، تاریخ‌نگاری، گفتگو با زریاب خویی به کوشش غلامحسین میرزا صالح، نشر فرزان.

ولوی، علی‌محمد و هدیه تقوی (۱۳۸۹). «تاثیر نگرش معذوریت اشتباهات اجتهادی صحابه بر رواج بی تفاوتی اجتماعی در جامعه اسلامی (از سال ۱۱ تا ۶۱ هجری)»، مطالعات تاریخی فرهنگی، پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ، سال دوم، شماره ششم، زمستان ۱۳۸۹، صص ۱۲۷-۱۱۵.

Burge, Stephen (2020). *the prophet Mohammad: Islam and the divine massage*, London: I.B. Tauris.

Hawting, G.R (2000). *The first dynasty of Islam the*

*Umayyad caliphate AD 661-750*, London: Routledge.

Mccullagh, Behan (2004). *The logic of history: putting postmodernism in perspective*, London: Rotledge.

Rozental, franz (1969). *A history of Muslim historiography*, Nederland: Leiden.

Stanford, Michael (1999). *A companion to the study of History*, Oxford and Cambridge USA.

Warington, Marnie Hughes (2015). *fifty key thinkers on history*. London and New York: Routledge.